

درنگی بر گونه‌شناسی تحویل‌گرایی

مه‌دی غیاثوند*

چکیده

در این مقاله تلاش شده است نمونه‌ها و الگوهای گوناگون تحویل در یک طرح جامع دسته‌بندی شوند. این نمونه‌ها به تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی، جوهری، ساختاری، توصیفی، نظریه‌ای و روش‌شناختی تقسیم شده‌اند. آن‌گاه نخست ادعا شده است که تحویل سنخ‌شناختی را باید از تحویل جوهری جدا داشت. دوم آنکه تحویل‌های سنخ‌شناختی و روش‌شناختی مستلزم یکدیگر و هیچ یک از انواع تحویل نیستند. سوم تحویل‌های جوهری و ساختاری مستلزم یکدیگر و سایر انواع تحویل‌اند. چهارم تحویل توصیفی که به دشواری می‌تواند فارغ از تحویل‌های سه‌گانه هستی‌شناختی قابل تحقق باشد، آشکارا مستلزم تحویل نظریه‌ای بوده و مستلزم تحویل روش‌شناختی نیست. پنجم تحویل‌های نظریه‌ای و روشی مستلزم هیچ یک از انواع تحویل نیستند.

واژگان کلیدی: تحویل سنخ‌شناختی، تحویل جوهری، تحویل ساختاری، تحویل توصیفی، تحویل نظریه‌ای، تحویل روش‌شناختی.

* مربی و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۹۴/۹/۸

تاریخ دریافت: ۹۴/۷/۱۷

مقدمه

اگر طرفین یک رابطه تحویلی را به ترتیب تحویل‌گر (Reducing) و تحویل‌شده (Reduced) بنامیم، می‌توان گفت که تحویل‌گرایی به خودی خود، نسبت به دوگانه یگانه‌انگاری / چندگانه‌انگاری پدیده تحویل‌شده - یا هدف تحویل - و پدیده تحویل‌گر - یا پایه تحویل - برابر است؛ اما درعین حال خروجی یک فرایند تحویل، کاهش است. به تعبیر دیگر همه مسیرهای منشعب از تحویل‌گرایی در پایان به سمت نقطه واحدی به نام «ناواقع‌گرایی» (Non-realism) همگرایی پیدا می‌کنند؛ یعنی به رغم آنکه فرایند تحویل می‌تواند تعداد اعضای یک مجموعه صد عضوی را به یک مجموعه ۹۹ عضوی تا یک مجموعه‌ی دو عضوی کاهش دهد؛ اما علی‌الاصول هیچ حد یقف ضروری و اجتناب‌پذیری برای این فرایند وجود ندارد. بسته به مورد، این تحویل می‌تواند به یک عضو واحد منتهی شود و در آخرین مرحله خود به یگانه‌انگاری منجر شود؛ اما هیچ الزامی در این مورد وجود ندارد. دوگانه‌انگاری هم محصول این فرایند است؛ با این تفاوت که نقطه پایان متفاوتی با یگانه‌انگاری دارد؛ بنابراین در سه حوزه هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، فارغ از یگانه‌انگاری و چندگانه‌انگاری می‌توان از تحویل و تحویل‌گرایی و جایگاه و کاربردهای آن بحث کرد.

در این مقاله تلاش شده است با لحاظ برخی از بهترین و جامع‌ترین تلاش‌ها (برای نمونه ر.ک: Jones, 2000/ Schaffner, 1967, p.137-147/ Sklar, 1967, pp.109-124/ Sarkar, 1992, pp.167-194/ Sachse, 2007) برای تفکیک و دسته‌بندی نمونه‌های گوناگون تحویل، دسته‌بندی کامل و جامعی ارائه شود. در گام بعد، با تکیه بر این تلاش، رابطه این انواع با یکدیگر به تفصیل و تفکیک استنتاج و تبیین شود.

۱. دسته‌بندی تحویل‌های هستی‌شناختی

به‌طورکلی بر اساس سه ملاک و به سه معنا می‌توان روابط میان پدیده‌ها را نمونه‌هایی از تحویل هستی‌شناختی قلمداد کرد: تحویل جوهری، تحویل سنخ‌شناختی و تحویل ساختاری؛ به این ترتیب که گاهی طرفین رابطه تحویل دو شیء یا به تعبیر ارسطویی دو

جوهر فردی هستند و گاهی سنخ یا گونه‌ای که این دو جوهر به آن تعلق دارند؛ برای مثال هر دو از سنخ ماده یا غیرماده یا وجود و از این دست می‌باشند. گاهی نیز سخن از رابطه تحویلی میان دو مرتبه از یک ساختار یا شیء واحد در میان است. بی‌دقتی در تفکیک این معانی می‌تواند زمینه‌ساز اشتباهات و به این واسطه مخالفت و موافقت‌های بی‌مورد و نسنجیده با تحویل‌گرایی باشد.

۲. تحویل جواهر فردی - یا دو پدیده مستقل - و تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی

گاهی طرفین رابطه تحویل، دو جوهر به معنای دو فرد (Individual) یا به‌طورکلی دو هویت فردی مانند دو ویژگی، فرایند، حالت و... است؛ اما گاهی سخن از تحویل سنخ‌های هستی‌شناختی به یکدیگر در میان است. در مورد اول، برای نمونه می‌توان از تحویل آب به H₂O، ژن عامل طاسی در مردان به یک مولکول DNA مانند X، تحویل نفس به بدن و از این دست سخن گفت. در این میان، گاهی طرفین رابطه تحویلی هر دو مادی یا فیزیکی‌اند (در مورد صفات مادی و فیزیکی، رک: غیاثوند، ۱۳۹۰، ص ۵-۲۸)؛ مانند مثال تحویل آب به H₂O و مثال تحویل ژن عامل طاسی در مردان به مولکول‌های DNA و گاهی طرفین به دو گونه متافیزیکی متفاوت - دستکم طبق ادعا - تعلق دارند. در این موارد آب، ژن عامل طاسی، یک مولکول DNA خاص، نفس و بدن همگی هویت‌های فردی‌اند و رابطه تحویلی میان آنها را می‌توان به یک معنا تحویل «دو پدیده مستقل به یکدیگر» نامید. اما فقط مورد سوم است که می‌توان آن را نمونه‌ای از تحویل سنخ‌های هستی‌شناختی به شمار آورد. برای آسانی بیشتر، از این‌گونه تحویل‌گرایی در بحث‌های بعدی با عنوان «تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی» سخن خواهیم گفت. در مکتوبات معاصر فلسفی، برای اشاره به آنچه ما تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی خواندیم، از تعبیر «تحویل‌گرایی جوهری» استفاده می‌شود (برای نمونه در: Jones, 2000, p.24). این تعبیر کاملاً نشان‌دهنده زمین دکارتی بازی در فلسفه معاصر، به رغم همه اختلافات با دکارت است. بر اساس تحلیل دکارت تمامی آنچه را موجود است، به لحاظ سنخ‌شناختی می‌توان در قالب سه جوهر خدا، نفس (اندیشه یا تفکر) و جسم (بعد یا امتداد) جای داد (دکارت، ۱۳۷۶، ص ۲۳۱-۲۳۷). بنابراین

به‌طور کلی ما با سه‌گونه جوهری روبرویم. در ماسوی‌الله پدیده‌ها به لحاظ سنخ‌شناختی به دو گونه‌اند و معنای تفکر دوگانه‌انگارانه دکارت همین است؛ اما از آنجاکه هیچ الزامی برای محدودکردن تحلیل‌های متافیزیکی در باب سنخ‌شناسی پدیده‌ها به نقطه شروع دکارتی وجود ندارد، اصطلاح تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی ترجیح داده شد.

چنان‌که اشاره شد، تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی در فضای فلسفه معاصر نیز به چشم می‌خورد. با این تفاوت اساسی که این تحویل‌گرایی، نه در چارچوب افراد که عمدتاً در چارچوب ویژگی‌ها، فرایندها، حالات و رویدادها به بحث گذاشته می‌شود. این تفاوت، ریشه در تردیدهای دوره اصطلاحاً مدرن فلسفه در انگلستان، به‌ویژه انتقادهای تند دیوید هیوم به جایگاه مفهوم «جوهر» به معنای سستی کلمه و تحلیل‌های کسانی چون گیلبرت رایل در دهه‌های نخستین قرن بیستم در طرح مسئله «اشتباه مقوله‌ای» (Categorical Mistake) دارد. هیوم در پیگیری خط استدلال بارکلی در نقد جوهر مادی (بارکلی، ۱۳۷۵، صص ۳۰-۳۱ و ۱۲۵-۱۷۸) جوهر غیرمادی یا ذهنی را نیز به بوت‌نقد کشیده، از اساس جایگاه مفهوم «جوهر» را به چالش می‌کشد. از نظر هیوم جوهر چیزی جز مجموعه‌ای از کیفیات نیست؛ بنابراین تصور جوهر به مثابه موضوع ثابت و تغییرناپذیر اعراض کاملاً بی‌معناست. بر اساس این نوع تحلیل، آنچه در برابر ماست، کلافی است از فرایندها، رویدادها و ویژگی‌ها (Hume, 1739-40, 2007, p.165). قریب به همین مضمون را رایل از آغازگاهی متفاوت و با متهم کردن فیلسوفان قائل به مفهوم جوهر به اشتباه مقوله‌ای بیان می‌کند. به زعم رایل ریشه اشتباه خلط مقوله‌های مختلف است؛ اشتباهی از جنس اشتباه کسی که در میانه جنگل و با دیدن درختان مختلف آن نهایتاً سؤال می‌کند که «پس جنگل کجاست؟». او جنگل را در همان مقوله‌ای قرار داده است که درختان مختلف در آن قرار دارند. به رأی او هنگامی که شما توانایی درست به‌کاربردن زبان - از جمله لفظ جنگل - را ندارید، دچار چنین اشتباهی می‌شوید. در مورد جوهر جسمانی و جوهر نفسانی نیز می‌توان گفت چنین اتفاقی می‌افتد و جست‌وجوی این دو مفهوم ورای مجموعه فرایندها، حالات و رویدادهای فیزیکی و غیرفیزیکی، یک اشتباه

مقوله‌ای است (Ryle, 1949, p.6).

چنان‌که اشاره شد، عمده آثار و مباحثات جاری در فضای فلسفه علم و ذهن امروز معطوف به تحویل در سطح حالات، ویژگی‌ها، رویدادها و فرایندهاست؛ نکته‌ای که به‌روشنی گویای میراث هیومی نفی جوهر است. اگر در پی جمع‌بندی این بخش باشیم، می‌توان گفت که تحویل‌گرایی یا به معنای تحویل‌سنخ‌های هستی‌شناختی به یکدیگر است که از آن به «تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی» تعبیر کردیم؛ برای مثال رابطه میان ماده و غیرماده یا به معنای تحویل دو جوهر فردی به معنای ارسطویی کلمه است یا آنکه به معنای تحویل پدیده‌ها بدون لحاظ مفهوم جوهر به یکدیگر است؛ برای مثال در مورد یک انسان، رابطه نفس و بدن او تبدیل می‌شود به رابطه حالات، فرایندها، رخدادها و ویژگی‌های فیزیکی و مادی او به حالات، فرایندها، رخدادها و ویژگی‌های فیزیکی و مادی او با حالات، فرایندها، رخدادها و ویژگی‌های نفسانی و ذهنی او. از این دو نوع اخیر هم تعبیر کردیم به «تحویل دو پدیده مستقل» یا همان تحویل جوهری.

۳. تحویل‌گرایی ساختاری

تحویل‌گرایی ساختاری یا علی نیز در حوزه هستی‌شناسی مطرح است و به نقشی مربوط می‌شود که برای ساختار در یک هستی‌شناسی در نظر گرفته می‌شود. به دیگر سخن، مستقل از هر موضعی که در باب تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی اتخاذ می‌شود، مسئله پرسش از ساختار ناظر به این نکته است که آیا ساختارهایی که از مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها قوام و شکل گرفته‌اند، به اندازه خود این عناصر قوام‌بخش بنیادین از واقعیت برخوردارند یا خیر. پس اولاً باید پرسید که آیا ساختارها اموری واقعی‌اند یا نه و دوم آنکه بنیادی‌ترین سطح این ساختارها در شکل‌گیری هستی درآمده به آگاهی آدمی کدام‌اند.

برای توضیح بیشتر، ماتریالیسم را به عنوان گونه‌ای تحویل‌گرایی هستی‌شناختی و سنخ‌شناختی در نظر می‌گیریم. آیا جدای از ماده صرف، ساختارهای مادی نیز در ماجرای شکل‌گیری جهان نقش داشته‌اند یا خیر؟ آیا ماده، بدون لحاظ ساختارهای خاصی که به خود می‌گیرد و به‌تنهایی برای ترسیم تصویری که هر روزه در برابر دیدگان ما قرار می‌گیرد

و ما آن را جهان می‌نامیم، کافی است؟ جهانی که از خردترین ذرات شروع شده و دامن آن تا پیچیده‌ترین هستی‌ها نظیر موجودات هوشمندی که خودآگاه‌اند و قابلیت ابداع دارند، کشیده می‌شود.

به نظر می‌رسد به سختی می‌توان منکر نقش اساسی دستکم «ساختارها»ی مادی در تبدیل شدن ماده به آن چیزی شد که اکنون به عنوان جهان در مقابل ما حاضر است. در واقع حتی با فرض ماتریالیسم، نفی واقعیت ساختارهای مبتنی بر عناصر بنیادین‌تر ماده در قیاس با مراتب بالاتر آن، کمی دور از ذهن به نظر می‌رسد؛ یعنی به همان میزانی که ماده واقعی است، ساختارهای مادی نیز واقعی‌اند. این‌گونه نیست که پس از مهبانگ، ماده بدون اقتضای خاصی همین‌طور به اطراف و اکناف پراکنده شده باشد و نتیجه این پراکندگی بلااقتضا، جهانی باشد با پیچیدگی فوق‌العاده‌ای که شاهد آن هستیم؛ بلکه به‌ظاهر نیروهایی چون الکترومغناطیس، نیروی گرانش و نیروهایی از این دست در تغییر و تحولات ماده دست‌اندرکار بوده‌اند.

برخی حتی پا را از این نیز فراتر نهاده، ساختار یک امر ساختارمند را حتی از خود آن امر ساختارمند نیز واقعی‌تر شمرده‌اند؛ بدین معنا که بنیاد واقعیت را عبارت از ساختارهای ریاضیاتی و اطلاعاتی می‌دانند و خود ماده را به عنوان یکی از جلوه‌های این ساختار و یکی از رخدادهایی که در جریان به آشکارگی درآمدن این ساختارها روی می‌دهد، در نظر می‌گیرند (Stubenberg, 2010). اما به هر روی، آنچه باید گفت این است که درست به همان نحو که الماس بودن و الماس شدن الماس با کربن صرف قابل فهم نیست و ساختار خاص کربن‌های تشکیل‌دهنده الماس واجد جایگاهی خاص در جریان پدیدآمدن آن است و نقشی اساسی در هستی‌شناسی آن ایفا می‌کند، به همین ترتیب عناصر مقومه و ساختار سازمانی آنها، هر دو به یک میزان از واقعیت برخوردار بوده و نقشی حیاتی در هستی‌شناسی بر عهده دارند. بنابراین یک معنای صحبت از تحویل در مورد ساختار می‌تواند اشاره به نفی جایگاه و واقعیت مفهومی به نام ساختار یا به دیگر سخن نحوه چیش و سازماندهی خاص آن عنصری است که به عنوان مبنا و مقوم جهان پدیدار شده بر

آگاهی انسانی شناخته می‌شود.

اما آنچه امروزه از آن تحت عنوان تحویل ساختاری بحث می‌شود، چنین برداشت خامی از مفهوم تحویل را در نظر ندارد؛ چراکه اساساً تأکید بر چنین تحویلی به شدت دشوار و دور از ذهن می‌نماید؛ یعنی عموماً لحاظ ساختار، تا این حد از معنای خود در هستی‌شناسی‌های گوناگون پذیرفته می‌شود. آنچه مایه اختلاف نظر است و بستر بحث‌های امروزی را فراهم می‌آورد، پذیرش یا عدم پذیرش ساختارهای پیچیده‌تر و مرتبه بالاتر هستی است؛ یعنی دشواری‌ها و اختلاف نظرهای زمانی خود را بیشتر نشان می‌دهند که از سطح ماده‌ی ذره‌وار گذر کرده و وارد سطوح شیمیایی، زیست‌شناختی و سطوح مرتبه بالاتر حیوانی و انسانی همچون جامعه و غیره شویم. به فرض که نیروهایی چون نیروی الکترومغناطیسی در شکل‌دهی به ماده و ساختارمندی آن پذیرفته شوند. یا در مورد مثال ابتدای بحث ما، نقش موقعیت مکانی ذرات کربن در الماس بودن الماس در نظر گرفته شود. در این صورت آیا باید از همین منطق پیروی کرد و سایر سطوح ساختاری مرتبه بالاتر را نیز پذیرفت؟ یعنی آیا علاوه بر لحاظ کردن نقش علی ساختار کربن‌ها در شکل‌گیری الماس، لحاظ کردن نقش علی ساختارهای فرضی تشکیل شده از چندین الماس در شکل‌گیری یک انگشتر الماس نشان فرضی نیز ضرورت دارد؟ اگر از همین کربن‌ها، ساختارهای مرتبه بالاتری تشکیل شد و از همین ساختارها دو مرتبه ساختارهایی باز هم مرتبه بالاتر و این روال تا آنجا ادامه یافت که وارد حوزه‌ی نباتی و حیوانی شدیم، آیا این ساختارهای مرتبه بالاتر نیز به اندازه ساختارهای سطح فیزیک از واقعیت برخوردارند؟ آیا می‌توان به نحوی مشروع برای آنها قائل به نقش‌هایی علی شد؟

روشن است که پاسخ منفی به پرسش‌های اشاره شده، به معنای تأکید بر تحویل‌گرایی ساختاری خواهد بود؛ پاسخی که می‌تواند به دو شکل مطرح شود: شکل نخست عبارت است از این که هرگونه ساختار بلندمرتبه‌تر از مرتبه فیزیک نفی شده و هیچ نقشی نیز به لحاظ علی برای آن در نظر گرفته نشود؛ یعنی دایره علل و ساختارها به علل و ساختارهای فیزیکی یا شیمیایی محدود شود. شکل دوم نیز برمی‌گردد به تحویل تمامی علل به آنچه در

۱۳۵

ذهن

درنگی بر گونه‌شناسی تحویل‌گرایی

خردترین لایه‌های فیزیکی جهان برقرار است. بر مبنای شکل نخست، هیچ جایی برای سطوح زیست‌شناختی، روان‌شناختی یا جامعه‌شناختی و نقش‌های علی گوناگون منتسب به سطوح مذکور وجود ندارد؛ یعنی اصلاً ساختار مرتبه بالاتری و نقش‌های علی مرتبه بالاتری به جز ساختارها و نقش‌های فیزیکی یا شیمیایی در کار نیست که رابطه تحویلی میان آنها برقرار شود. چنین خوانش حذف‌گرایانه‌ای از تحویل‌گرایی ساختاری یا علی، با تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی کاملاً سازگار است، هرچند به هیچ روی با آن یکی نیست؛ یعنی نفی تحویل‌گرایی ساختاری و تأکید بر تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی متناقض نیستند. می‌توان عالم را همه سر از یک سنخ واحد دانست و در عین حال منکر نقش‌های علی و ساختارهای مرتبه بالاتری چون نقش‌ها و سطوح زیست‌شناختی و روان‌شناختی نشد. برای نمونه در مورد ماتریالیسم می‌توان گفت که عنصر قوام‌بخش عالم ماده است، ولی در عین حال، همین ماده در ساختارهای مرتبه بالاتر خود نیز تھی از واقعیت نبوده و ساختارهای متشکل از آن در مراتب بالاتر نیز می‌توانند ایفاگر نقش‌های علی مختلف بوده و از واقعیت برخوردار باشند (برای نمونه ر.ک: Fodor, 1974, Synthese: 28, pp.97-115)؛ اما بر مبنای ماتریالیسمی که متضمن تحویل‌گرایی ساختاری نیز باشد، گام دیگری نیز باید برداشته شود؛ گامی که بر مبنای آن، نقش علی و واقعیت این ساختارهای مرتبه بالاتر، به نقش‌های علی و ساختارهای خردترین مرتبه‌ی ماده، یعنی سطح کوانتومی، تحویل برده شوند (برای نمونه ر.ک: Kim, J, 2005, Physicalism, or Something Near Enough, Princeton University Press, p.101). چنین تحویلی، مستلزم برخی ملاحظات سلبی نیز هست. از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به نفی نگاه سلسله‌مراتبی به هستی اشاره کرد.

۴. معنا و انواع تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی

گاهی طرفین رابطه تحویل، مؤلفه‌ها و ساخت‌های معرفتی / علمی‌اند. از مهم‌ترین نمونه‌های چنین رابطه‌ای، تحویل‌های مفهومی - توصیفی، نظریه‌ای و روش‌شناختی هستند. در مورد هر کدام از این نمونه‌ها، نکاتی وجود دارد که به اختصار به آنها اشاره خواهیم داشت.

۵. تحویل‌گرایی مفهومی یا توصیفی

در این نوع تحویل‌گرایی موضوع سخن، دانش ما از پدیده‌ها نیست، بلکه صرف توصیف ما از آنهاست. تحویل رابطه‌ای است میان مفاهیم مختلفی که برای توصیف یک پدیده به کار گرفته می‌شود. در واقع گمان چنین تحویل‌گرایی بر این است که بسیاری از گفته‌های توصیفی در باب یک پدیده، به واقع پدیده‌ای دیگر را توصیف می‌کنند. به دیگر سخن اگر در جریان تحویل نظریه‌ای، تبیین یک پدیده در یک چارچوب به تبیین همان پدیده در چارچوب و سطحی دیگر تحویل برده می‌شود، در تحویل مفهومی این توصیف‌ها هستند که موضوع تحویل‌اند. این نوع تحویل تا حدود زیادی میراث تحویل‌گرایی و فیزیکالیسم به معنای پوزیتیویستی آن است؛ چراکه تحویل مفاهیم و توصیفات عمدتاً به معنای ترجمه آنها به زبان فیزیکی فهمیده می‌شود. یکی از روشن‌ترین نمونه‌های چنین برداشتی از مفهوم تحویل را کارنپ با لحاظ رابطه تحویل‌گرایی و فیزیکالیسم و ایده وحدت علم چنین ارائه می‌کند:

فیزیکالیسم با ایده وحدت علوم ربط نزدیک دارد. اگر بتوان هر جمله‌ای را به زبان فیزیکی ترجمه نمود، این زبان فراگیر خواهد بود؛ یک زبان جهان‌شمول علم. اما وجود یک نظام زبانی حاوی همه اصطلاح‌های علمی، گویای آن است که همه این اصطلاح‌ها، از نظر منطقی همگون بوده، هیچ تفاوت بنیادینی میان اصطلاح‌های شاخه‌های مختلف علم وجود ندارد. علوم فیزیکی، روان‌شناسی و علوم اجتماعی را می‌توان بنا به ملاحظات عملی، از یکدیگر جدا کرد؛ زیرا هیچ دانشمندی نمی‌تواند به تمامی موضوعات بپردازد، اما همه آنها بر یک پایه ایستاده‌اند و در تحلیل نهایی یک علم یک‌دست می‌سازند (کارنپ، ۱۳۸۵، ص ۶۶).

۶. تحویل‌گرایی نظریه‌ای

در تحویل‌گرایی نظریه‌ای، طرفین رابطه تحویل را نظریه‌های علمی تشکیل می‌دهند. اگر در پی آن باشیم که این معنا را به واسطه قیاس آن با تحویل‌گرایی هستی‌شناختی بیان کنیم،

باید گفت که این بار موضوع سخن نه رابطه میان پدیده‌ها که رابطه بین معارف و دانش‌های ما از این پدیده‌هاست. آدمی به شیوه‌ها و گونه‌های مختلف نسبت به پدیده‌ها دانش به دست می‌آورد. برای نمونه مطالعه پدیده‌ای مانند انسان را در نظر بگیرید. این پدیده همان‌طور که موضوع علم فیزیک و نظریه‌های این علم قرار می‌گیرد، موضوع پژوهش‌های علم شیمی، زیست‌شناسی، روان‌شناسی و به یک معنا علمی چون جامعه‌شناسی هم هست. تحویل‌گرایی نظریه‌ای به معنای تحویل یک یا چند مورد از این حوزه‌های علمی و نظریه‌های علمی به حوزه‌ها و نظریه‌های دیگر است. گاهی سخن از تحویل شاخه‌ای از دانش بشری به‌طور کلی به شاخه دیگر در میان است و گاهی صرفاً رابطه میان دو نظریه خاص موضوع تحویل‌گرایی است. بر اساس فیزیکالیسم معرفت‌شناختی / علم شناختی، تمامی شاخه‌های دانش و گفته‌های شیمیایی، زیست‌شناختی، روان‌شناختی و... به علم فیزیک و گفته‌های فیزیکی تحویل‌پذیراند (برای نمونه ر.ک: Nagel, 1961, p.338).

۷. تحویل‌گرایی روش‌شناختی

تحویل‌گرایی روش‌شناختی را می‌توان به دو معنا در نظر گرفت: گاهی مقصود از آن، ترسیم یک رابطه تحویلی میان روش‌هاست که در دو شاخه از دانش به کار گرفته می‌شود. برای مثال تحویل روش‌های تحقیق و پژوهش در علم شیمی به این روش‌ها در علم فیزیک. این مسئله همان‌قدر که ممکن است در رابطه میان علوم و علوم انسانی و اجتماعی زیست‌شناسی بی‌اهمیت جلوه می‌کند، در رابطه میان این علوم و علوم انسانی و اجتماعی می‌تواند چالش برانگیز باشد. البته چنین تحویل‌هایی را می‌توان نایاب دانست؛ اما گاهی مقصود از روش‌شناختی، اتخاذ رویکرد تحویلی در روش پژوهش علمی است. مراد از تحویل روش‌شناختی عمدتاً همین معناست. بر اساس تحویل‌گرایی روش‌شناختی، روش درست مطالعه پدیده‌ها همان تحویل است؛ به این معنا که هر ساختار پیچیده و هر کلی را می‌توان و می‌باید به مدد واشکافی و تحلیل آن به اجزایش مطالعه کرد؛ نکته‌ای که در قیاس با انواع تحویل‌گرایی علم‌شناختی اندکی ملایم‌تر است؛ چراکه پذیرش آن به هیچ روی

مستلزم تحویل‌گرایی هستی‌شناختی و علم‌شناختی نیست. در گذشته دور و دراز دانش بشری به دشواری می‌توان نمونه‌ای را یافت که از تحلیل و تحویل به این معنا هیچ استفاده‌ای نشده باشد. آنچه ممکن است تا حدودی مناقشه‌برانگیز باشد، برخورد انحصاری با این نوع تحویل‌گرایی است؛ به این معنا که تنها راه برای مطالعه یک پدیده را تحلیل و تحویل بدانیم. انحصار در تحویل روش‌شناختی، احتمالاً به مذاق هر کسی خوش نخواهد آمد. به هر روی پاره‌ای از وجوه به‌شدت تأثیرگذار، واقعی و پر اهمیت یک پدیده به موقعیت آن پدیده به مثابه یک کل و روابط آن با سایر پدیده‌ها بازگشت دارد که به همین جهت، حکم به انحصار که مدعای تحویل روش‌شناختی به معنای ثانوی کلمه است، چندان موجه نمی‌نماید.

۸. رابطه میان انواع تحویل‌گرایی

از رابطه تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی و تحویل دو پدیده مستقل به یکدیگر آغاز می‌کنیم. فی‌الجملة می‌توان گفت که تحویل دو پدیده مستقل به یکدیگر، تحویل سنخ‌شناختی را نیز در بر خواهد داشت؛ چراکه وقتی بر تحویل‌پذیری دو جوهر فردی، دو ویژگی، دو فرایند و... به یکدیگر یا تحویل‌پذیری یکی به دیگری تأکید می‌کنیم و منکر هرگونه غیریت می‌شویم، با یک پدیده واحد و بنابراین یک سنخ هستی‌شناختی واحد روبرو خواهیم بود؛ اما عکس این رابطه برقرار نیست. در موارد بسیاری، در عین اینکه دو پدیده از یک سنخ هستی‌شناختی واحدند، هم به لحاظ عددی و هم به لحاظ اعراضی مانند زمان و مکان و... غیر از یکدیگراند؛ برای مثال سنگ و چوب هر دو سنخ ماده هستند؛ ولی با این وجود، با یکدیگر این‌همان نیستند و از بسیاری وجوه متفاوت‌اند.

پس می‌توان گفت که تحویل افراد، ویژگی‌ها و فرایندها به یکدیگر مستلزم تحویل سنخ‌شناختی است نه بر عکس؛ یعنی می‌توان در مورد دو پدیده تحویل‌ناگرا بود و در مورد سنخ هستی‌شناختی آنها تحویل‌گرا. چنین رابطه‌ای در مورد تحویل ساختاری و تحویل کل به اجزا از یک سو و تحویل متافیزیکی از سوی دیگر نیز کمابیش صدق می‌کند. اگر کل چیزی جز اجزایش نباشد، به لحاظ سنخ‌شناختی نیز چیزی جز اجزایش نخواهد بود؛ برای

نمونه اگر اجزا مادی‌اند، کل نیز مادی است؛ اما عکس این نکته صحیح نیست. هیچ مانعی نیست که مراتب بالاتر و یا کل و مراتب پایین‌تر یا اجزا از یک سنخ واحد باشند و در عین حال تحویل‌ناپذیر به یکدیگر. در مورد تحویل‌روشن‌شناختی، توصیفی - مفهومی و نظریه‌ای نیز قضایا به همین منوال است و تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی، مستلزم هیچ یک از این انواع تحویل‌گرایی نیست. با این تفاوت که این انواع تحویل‌گرایی نیز مستلزم تحویل‌سنخ‌شناختی نیستند. از این جهت باید گفت که میان این دو، رابطه‌ای دوسویه برقرار است؛ برای مثال می‌توان ابعاد هستی‌آدمی را واحد ندانست و در عین حال، توصیفات مختلف مربوط به او را به یکدیگر تحویل‌پذیر دانست. دانشمندی را فرض کنید که در آدمی افزون بر وجوه مادی به وجوه دیگری نیز باور داشته باشد. به رأی او برای دستیابی به دانشی اصیل، در کنار روش‌های علمی مرسوم، روش‌ها یا راه‌های دیگری نیز وجود دارد که به کار نزدیک‌شدن به وجوه غیرمادی او می‌آیند. با همه این احوال، تأکید دانشمند مثال ما باید بر این باشد که تمامی گفته‌های علوم مرسوم، به زبان علم فیزیک ترجمه‌پذیراند. در چنین شرایطی او بدون اینکه به لحاظ سنخ‌شناختی، تحویل‌گرایی پیشه کرده باشد، تحویل‌گرایی توصیفی را پذیرفته است (این مثال از متن زیر برگرفته شده است: Jones, 2000, p.34).

نکات بندهای پیشین را می‌توان با قوت افزون‌تری به تحویل‌گرایی نظریه‌ای و روش‌شناختی نیز تعمیم داد. برخی از برجسته‌ترین تلاش‌ها در صورت‌بندی تحویل‌گرایی، کوشش‌شان بر این بوده و هست که تحویل‌گرایی نظریه‌ای را مستقل از تحویل‌هستی‌شناختی به‌طورکلی صورت‌بندی کنند. مدل نیگلی تحویل (Nagelian Model of Reduction)، مشهورترین نمونه از چنین تلاش‌هایی است. در مورد روش نیز کاملاً قابل تصور است که در عین سکوت یا حتی نفی تحویل‌متافیزیکی، روش‌های دو حیطه از دانش را بتوان به یکدیگر تحویل برد؛ یعنی اختلاف در سطح هستی‌شناختی می‌تواند مستلزم اختلاف روشی نباشد؛ اما اگر مقصود از تحویل روش‌شناختی، تحویل به مثابه تبیین باشد، به فرض تعمیم این روش به تمام پدیده‌ها و به شرط تأکید بر انحصار - که در بخش مربوط به معرفی تحویل‌گرایی روش‌شناختی بدان اشاره شد - باید گفت که داستان تا

حدودی متفاوت بوده، تحویل‌گرایی روش‌شناختی مستلزم تحویل‌پدیده‌های مستقل به یکدیگر و تحویل‌ساختاری و به این واسطه مستلزم تحویل‌سنخ-شناختی خواهد بود. در غیر این صورت، یعنی بر فرض عدم تعمیم و عدم انحصار می‌توان به امکان‌سازگاری تحویل‌گرایی روش‌شناختی و تحویل‌ناگرایی سنخ‌شناختی اندیشید. در واقع چنین هم هست. به‌دشواری می‌توان از تبیین پاره‌ای از وجوه یک پدیده به شیوهٔ تحویل آن به اجزا چشم‌پوشی کرد.

اما رابطهٔ تحویل دو پدیدهٔ مستقل به یکدیگر با سایر انواع تحویل‌گرایی - چنان‌که اشاره شد - مستلزم تحویل‌سنخ‌شناختی است و نه بر عکس. در مورد رابطهٔ این نوع تحویل با تحویل‌ساختاری نیز باید گفت که این دو در واقع، به دو نظام مختلف متافیزیکی تعلق دارند. تحویل‌پذیری و تحویل‌ناپذیری ساختاری اساساً در چارچوب یک نگاه سلسله‌مراتبی به یک شیء، طبیعت یا کل عالم مطرح است. این در حالی است که در مورد تحویل‌پدیده‌های مستقل، چنین پیش‌فرضی در کار نیست. البته اگر بحث را به ویژگی‌ها، روابط و فرایندهای متعلق به یک دستگاه واحد محدود کنیم، می‌توان تحویل‌گرایی ساختاری را در تحویل دو پدیدهٔ مستقل به یکدیگر منحل کرد؛ اما به جهت آنکه بسیاری از مخالفان تحویل‌گرایی ساختاری، تحویل‌گرایی سنخ‌شناختی را می‌پذیرند و در عین حال نگاه سلسله‌مراتبی به طبیعت دارند، جداکردن دسته‌ای از نگرش‌های تحویلی با عنوان «تحویل‌گرایی ساختاری» مزایای مفهومی خاص خود را خواهد داشت، و گرنه میان این دو همپوشانی بسیار است.

همپوشانی تحویل‌پدیده‌ها و تحویل‌ساختاری، موقعیت واحدی برای این دو نوع تحویل‌گرایی در برابر تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی ایجاد می‌کند؛ برای مثال مخالفت با تحویل‌گرایی به دو معنای هستی‌شناختی محل بحث، به معنای پذیرش غیریت و در نتیجه به معنای پذیرش دو نظام توصیفی، نظریه‌ای و احیاناً دو نظام روشی خواهد بود. عکس این نکته نیز درست به نظر می‌رسد. نفی تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی نیز به معنای نفی تحویل‌گرایی هستی‌شناختی به دو معنای مذکور است. به این معنا می‌توان تحویل‌ساختاری

را نقطه همگرایی تحویل هستی‌شناختی و تحویل معرفت‌شناختی به شمار آورد. اما آیا اگر در موضع موافقت با تحویل‌گرایی هستی‌شناختی یا معرفت‌شناختی قرار بگیریم باز هم این‌گونه است؟ در پاسخ باید گفت که تحویل‌گرایی هستی‌شناختی به دو معنای محل بحث، مستلزم تحویل معرفت‌شناختی است. به هر روی اگر الف و ب به یکدیگر تحویل‌پذیرند و غیر از هم نیستند، چرا توصیفات، نظریه‌های تبیین‌گر و شیوه‌های مطالعه آنها به یکدیگر تحویل‌پذیر نباشند. اما بسان تحویل‌سنخ‌شناختی، پذیرش تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی، مستلزم پذیرش این دو نوع تحویل‌گرایی نیز نیست. این نکته‌ای است که دستکم در دهه‌های میانی قرن بیستم، اصرار زیادی بر آن بود. پروژه‌هایی مانند مدل نیگلی تحویل که به دنبال تحویل‌گرایی معرفت‌شناختی - به‌ویژه تحویل‌گرایی نظریه‌ای - فارغ از تحویل هستی‌شناختی بودند، به فرجام نیکی منتهی نشدند. فقر هستی‌شناختی مدل نیگلی تحویل، نکته‌ای نبود که برای مدت زیادی از چشم‌ها پوشیده بماند (برای نمونه ر.ک: Oppenheim, and Putnam, 1958, vol.2, pp.3-36 / Schaffner, 1974, Vol.7, No.1, pp.111-139). پس باید گفت که به نظر می‌رسد دستکم برخی از انواع تحویل معرفت‌شناختی، مانند تحویل نظریه‌ای و توصیفی، تا حدود زیادی نیازمند، احیاناً مصوبغ یا مستلزم تحویل هستی‌شناختی‌اند. البته باز هم می‌توان به یک معنای خاص، تحویل‌گرایی توصیفی را از این جهت استثنا کرد؛ به این ترتیب که به رغم پذیرش حتی تمامی انواع تحویل‌گرایی، به دلایل عملی و کاربردی، مفاهیم و توصیفات هدف تحویل یا حذف قرار نگیرند.

در این مقطع به همین مقدار بسنده می‌کنیم و بحث خود را با ذکر نکاتی چند در باب نسبت تحویل معرفت‌شناختی به تحویل هستی‌شناختی به پایان می‌بریم. تحویل نظریه‌ای، مستلزم تحویل مفهومی - توصیفی نیست. این نکته‌ای بود که امثال وودگر (Woodger) و نیگل را بر آن داشت تا بساطی نو در صورت‌بندی تحویل‌گرایی و مدل‌سازی فرایند تحویل در رابطه میان نظریه‌ها در اندازند (Kemeny, J. & Oppenheim, P., 1956, pp.9-10). اما تحویل توصیفی، به‌ویژه به معنای ترجمه‌پذیری که مورد نظر پوزیتیویست‌های

منطقی بود، مستلزم تحویل نظریه‌ای است. اگر واژگان نظریه‌ای مانند الف به واژگان نظریه دیگری چون ب ترجمه‌پذیر باشند، در واقع الف و ب یکی هستند. تکلیف رابطه تحویل‌گرایی توصیفی و هستی‌شناختی نیز کاملاً وابسته به تلقی ما از معنای واژه‌ها دارد؛ برای نمونه کارنپ به عنوان یکی از برجسته‌ترین اعضای حلقه وین که صاحب روشن‌ترین صورت‌بندی تحویل‌گرایی مفهومی - توصیفی هستند، عبارات دو زبان متعلق به دو شاخه مختلف از دانش را به جهت ارجاع به مرجعی واحد، به یکدیگر ترجمه‌پذیر و بنابراین تحویل‌پذیر ارزیابی می‌کند (Carnap, 1991, p.394). درست است که در چارچوب پوزیتیویسم منطقی تلاش برای نیالودن دامان به متافیزیک یک اصل است. اما به لحاظ هستی‌شناختی، چه تفاوتی می‌کند که شما رابطه دو پدیده را به لحاظ نقش آنها در مرجعیت نسبت به برخی عبارات و واژه‌ها تحلیل کنید یا فارغ از این نسبت. در هر حال وقتی دو عبارتی که دستکم ظاهراً به دو پدیده مجزا ارجاع می‌دهند را در واقع ناظر به یک پدیده واحد می‌دانید، به‌طور ضمنی وضعیت هستی‌شناختی دو پدیده مذکور را نیز مشخص کرده‌اید. سکوت به هیچ روی به معنای بلااقتضابودن نسبت به وضعیت هستی‌شناختی دو پدیده نیست. در مورد تحویل روش‌شناختی دو نکته اساسی وجود دارد. اگر مقصود از آن، تحویل روش‌ها به یکدیگر باشد، مسئله تعیین رابطه آن با تحویل هستی‌شناختی فقط به رابطه پدیده‌ها با یکدیگر مرتبط نبوده، مستلزم بحثی دقیق و مستوفی در باب روش‌شناسی علم است که کاملاً از محدوده بحث حاضر بیرون خواهد شد.

نتیجه‌گیری

نتیجه بحث‌های یادشده را می‌توان در حوزه‌های گوناگونی که تحویل‌گرایی در آنها کاربردی داشته و دارد به تماشا نشست. دسته‌بندی ارائه‌شده در این مقاله می‌تواند ابزار و زمینه‌ای مناسب برای تشخیص و سپس صورت‌بندی نگره‌های تحویلی قلمداد شود. به‌ویژه تفکیک تحویل جوهری و تحویل سنخ‌شناختی، در مقام تشخیص تحویلی یا غیرتحویلی بودن نظام‌ها و رویکردهای هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و احیاناً صورت‌بندی چنین رویکردها و نظام‌هایی می‌تواند بسیار کارآمد باشد. علاوه بر این

ماحصل بخش دوم مقاله را که به بحث از رابطه میان این دسته‌ها اختصاص یافته است، می‌توان اینچنین بیان کرد که درپیش گرفتن تحویل‌گرایی در یک حوزه می‌تواند لوازم تعیین‌کننده و بسیار مهمی در سایر حوزه‌ها داشته باشد؛ بنابراین توجه به دسته‌بندی‌هایی نظیر دسته‌بندی پیشنهادی این مقاله می‌تواند از ناسازگاری‌های درونی بسیاری جلوگیری کند.

منابع و مأخذ

۱. بارکلی، جرج؛ رساله در اصول علوم انسانی و سه گفت و شنود؛ ترجمه منوچهر بزرگمهر؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، صص ۳۰-۳۱ و ۱۲۵-۱۷۸.
۲. دکارت، رنه؛ «اصول فلسفه» در: فلسفه دکارت؛ ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی؛ تهران: انتشارات الهدی، ۱۳۷۶.
۳. غیاثوند، مهدی؛ «نقد و بررسی کارکرد رویه سلبی در صورتبندی فیزیکالیسم»؛ فصلنامه ذهن، ش ۴۶، ۱۳۹۰.
۴. کارنپ، رودولف؛ فلسفه و نحو منطقی؛ ترجمه رضا مثمر؛ تهران: نشر مرکز، ۱۳۸۵.
5. Carnap, R.; "Logical Foundations of the Unity of Science" in: **International Encyclopaedia of Unified Science**; vol.I, N.1, University of Chicago Press, Reprinted in: *The Philosophy of Science*, edited by Richard Boyd, Philip Gasper, J. D. Trout, PP.393-404, Bradford Books, 1991.
6. Fodor, J.; "Special sciences"; **SYNTHESE**, 28, 1974, pp.97-115.
7. Hume, D.; **A Treatise of Human Nature**; Clarendon Press, 2007.
8. Jones, R. H.; **Reductionism: Analysis and the Fullness of Reality**; 2000.
9. Kim, J.; **Physicalism, or Something Near Enough**; Princeton University Press, 2005.
10. Nagel, E.; **The Structure of Science: Problems in the Logic of Scientific Explanation**; Hackett Publishing Company, 1961.
11. Oppenheim, p. and Putnam, h.; "The unity of science as a working hypothesis" In: **Minnesota studies in the philosophy of science**; edited by feigl, scriven & Maxwell, Minnesota university press, vol.2, 1958, pp.3-36.
12. Ryle, G.; **The Concept of Mind**; 60th Edition, Routledge, 1949.
13. Sachse, Ch.; **Reductionism in the Philosophy of Science**; Ontos Verlag, 2007.

14. Sarkar, s.; "Models of Reduction and Categories of Reductionism"; **Synthese**, Vol.91, No.3, 1992, pp.167-194.
15. Schaffner, K.; "The Peripherality of Reductionism in the Development of Molecular Biology"; **Journal of the History of Biology**, Vol.7, No.1, 1974, pp.11-139.
16. —; "Approaches to Reduction"; **Philosophy of Science**, Vol.34, 1967, pp.137-147.
17. Sklar, L.; "Types of Inter-Theoretic Reduction"; **The British Journal for the Philosophy of Science**, Vol.18, No.2, 1967, pp.109-124.
18. Stubenberg, I.; Neutral Monism, Stanford Online Encyclopedia of Philosophy, 2010. On: <http://plato.stanford.edu/entries/neutral-monism>.